

سعد الدین ابراهیم*
علیرضا سمیعی اصفهانی**

چکیده

«سعد الدین ابراهیم»، جامعه‌شناس نام‌آور مصری، از جمله متفکرانی است که مطالعات خود را بر تحولات اجتماعی خاورمیانه عربی متمرکز کرده است. در مقاله حاضر، وی با اشاره به مفهوم «جامعه مدنی» و پیوند آن با مفاهیمی چون دموکراسی، آثار روند جهانی دموکراتیزاسیون را بر روابط دولت و جامعه در جهان عرب نشان می‌دهد. از دید وی، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی، مبارزه‌ای سه‌جانبه میان رژیم‌های حاکم، جنبش‌های اسلام‌گرا و نهاد‌های جامعه مدنی برای کسب و حفظ قدرت در جریان بوده است و گاه ائتلافی دو جانبه علیه بازیگر سوم پدید آمده است. او در این زمینه نمونه‌های فلسطین، الجزایر و مصر را مثال می‌زند؛ اولی را نمونه «ترس اسلام‌گرایان از دموکراسی» می‌داند و دومی را مثالی برای «ترس دولت از دموکراسی». وضعیت مصر، از نظر او، پیچیده‌تر است و این وضعیت را «مثلث متعین» نام می‌گذارد. به رغم آنکه مدت زمانی از تألیف این مقاله می‌گذرد و خاورمیانه عربی در این مدت شاهد تحولات چشمگیری بوده است، به نظر می‌رسد که دستاوردهای علمی مقاله همچنان آموزنده و درخور اعتنا باشد.

کلیده واژه‌ها: جامعه مدنی، پوپولیسم، جنبش‌های اسلام‌گرا، روند دموکراتیزاسیون، منازعه اعراب و اسرائیل، خاورمیانه عربی.

* استاد جامعه‌شناسی سیاسی در دانشگاه آمریکایی قاهره (مصر)

Saad Eddin Ibrahim, "The troubled triangle: Populism, Islam and Civil Society in the Arab World," in *Islam in Changing World, Europe and the Middle East*, Edited by Anders Jerichow and Jorgen Back Simonen, Surry: Curzon, 1997.

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه تهران

در شش ماه میان اکتبر ۱۹۹۵ تا پایان آوریل ۱۹۹۶ منطقه خاورمیانه عربی به طرز چشمگیری شاهد مخاطرات و نویدهای شگرفی بود که عمیقاً در سیاستهای این منطقه وجود دارد. برپایی کنفرانس باشکوه سران اقتصادی (۳۰ اکتبر ۱۹۹۱)، با حضور ۶۳ کشور و بیش از ۳ هزار بازرگان عمده، روشنفکر و سیاستمدار و برخی از رهبران کشورها، از جمله شاه حسین، پادشاه اردن، و اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، در امان آغازگر این حوادث شش ماهه بود. رویدادهای مزبور در روزها و هفته های آتی با ترور اسحاق رابین در ۳ نوامبر ۱۹۹۵، برگزاری انتخابات آزاد و امیدوار کننده ریاست جمهوری در الجزایر در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۵، انتخابات نومید کننده پارلمانی در مصر در ۲۹ نوامبر ۱۹۹۵، انتخابات نامعلوم در ترکیه در ۲۴ دسامبر ۱۹۹۵ و اولین انتخابات پر شور ریاست جمهوری و پارلمانی در فلسطین در ۲۰ ژانویه ۱۹۹۶ ادامه یافت. در خلال این رویدادها، درگیریهای شدیدی میان موساد اسرائیل و جهاد اسلامی فلسطین و حماس در جریان بود. «جمهوری وحشت» عراق با تداوم فجایع خویش که در خاندان صدام حسین امری درونی شده است، جهانیان را به ترس و وحشت انداخته بود. در قطر، پس از اینکه پسر پادشاه کودتایی سلطنتی علیه پدر خویش به راه انداخت و او را به کشور همسایه تبعید کرد، پادشاه برای بازگرداندن تاج و تخت سلطنتش ضد کودتایی را ترتیب داد. از سوی دیگر، در حالی که اکثر جهانیان همدلی و واکنش مثبت خود را به دعوت شتاب زده حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر، برای نشست سران جهان (شرم الشیخ، ۱۳ مارس) جهت برقراری صلح در خاورمیانه با شرکت ۳۰ تن از رهبران کشورها از جمله، کلینتون، رئیس جمهور آمریکا، و یلتسین، رئیس جمهور روسیه، نشان می دادند، حماس اسلامی فلسطین، بمب گذاری موفقیت آمیزی را در قلب اسرائیل به اجرا درآورد که در نتیجه آن حدود ۱۰۰ اسرائیلی کشته یا مجروح شدند. در جریان انتخابات در اسرائیل و در میان اعتراضات و انتقادات مخالفان مبنی بر اینکه نخست وزیر اسرائیل توانایی برخورد با اعراب یا هدایت اسرائیل به سمت صلح یا جنگ را ندارد، شیمون پرز خوشونت وحشیانه ای را علیه شهروندان فلسطین در سرزمینهای اشغالی به اجرا گذاشت و مرتکب

خشونت‌بی‌رحمانه‌تر در شمال لبنان شد (۱۱ تا ۲۷ آوریل ۱۹۹۶).

بنابراین، در میان این اغتشاش بی‌رحمانه، فرصتی برای بی‌حوصلگی یا از دست دادن امید و آرزو نبود. حتی در اوج بمب‌گذاریها و کشتار مردم در لبنان، فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها پایبندی خود را به تعهدات متقابل پیشین در مورد صلح نشان دادند. در اولین گام، شورای ملی فلسطین در ۲۴ آوریل ۱۹۹۶ از آن بند منشور خود که خواستار انهدام دولت یهودی بود، عدول کرد و یک روز بعد، حزب کارگر اسرائیل نیز از برنامه سیاسی خود، یا آن موادی که اسرائیل را از پذیرش تشکیل یک دولت فلسطینی باز می‌داشت، چشم‌پوشی نمود.^۱ حتی ترور اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، نه تنها برای مردم اسرائیل، بلکه برای جهان عرب و خاورمیانه تکان دهنده بود. این اقدام احساسات متفاوت و متضادی از اندوه، ترس، انتقام و شادمانی را برانگیخت، لیکن تعمق و بررسی این حوادث همچنین در بردارنده مفاهیم ضمنی و سنجه‌هایی برای جامعه مدنی و روند دموکراتیزاسیون در خاورمیانه جدید بوده است.

برای نخستین بار از زمان پیدایش دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، این کشور شاهد ترور یکی از رهبران بلندپایه خود بود که اقدامی کاملاً اسرائیلی-یهودی به شمار می‌آید. در واقع این اقدام نتیجه شکاف و اختلاف نظر سیاسی شدید، عمیق و درازمدت میان سیاستمداران اسرائیلی بر سر فرآیند صلح بود. اعراب به طور کلی و فلسطینی‌ها بخصوص، شاهد اقدامات مستقیم اسرائیل در خشونت و قساوت در اشکال مختلف آن از جمله عملیات بی‌رحمانه ارتش، پلیس، سرویسهای اطلاعاتی و شهروندان اسرائیلی بوده‌اند. با این همه اسرائیلی‌ها خود و سایر جهانیان را متقاعد ساخته‌اند که از نظر مدنیت و آداب شهروندی نسبت به همسایگان عرب خویش جلوترند، اما با ترور رابین به ناگهان نوعی «برابری اخلاقی» برقرار گردید. به طور کلی اقدامات خشونت‌آمیز سیاسی به هیچکدام از اسرائیلی‌ها و یا اعراب محدود نمی‌شود و هیچکس منحصرأ از «جایگاه اخلاقی والایی» برخوردار نیستند.

برای نخستین بار در تاریخ یکصدساله منازعه میان اعراب و اسرائیل، شاهد تأسف و تأثر واقعی و علنی اعراب به خاطر ترور رهبر اسرائیل بودیم. بالعکس، یهودیانی در اسرائیل و نیویورک بودند که در مورد همین رویداد شادی و شغف خود را به طور علنی و عمیق ابراز داشتند.

به یقین اعرابی نیز بودند که از این رویداد خرسند و شادمان شدند، به ویژه جنبش جهاد اسلامی که رهبرش، فتحی شقاقی، یک هفته قبل از این حادثه در مالتا ترور شده بود. نکته اصلی در اینجا این است که تأسف و شادمانی، عمیقاً و به یک اندازه راه میان بری برای اعراب و اسرائیل بود.

برای نخستین بار، بسیاری از مقامات بلند پایه عرب در مراسم خاکسپاری رایین در خاک اسرائیل حضور یافتند و در معرض دید جامعه تمام عیار اسرائیلی با تمام فشارها، تنشها، محدودیتها و پیشرفتهایش قرار گرفتند. قطعاً، چنین نمایشی لحظه گذرایی برای بسیاری از سران عرب بود؛ چیزی شبیه گام نهادن آمریکا به کره ماه برای نخستین بار، رویدادی کم اهمیت برای افراد بشر اما بسیار بزرگ و با اهمیت برای منطقه. از لحظه ترور رایین تا مراسم تدفین وی، یعنی طی دو روز نوامبر، اعراب و اسرائیل شاهد موضوعات بکر و «نخستین» دیگری نیز بودند. مطالب زیادی پیرامون این ۴۸ ساعت گفته و نوشته شده است، اما آنچه که از دیدگاه این مقاله حایز اهمیت می باشد، عبارتست از ابعاد «مدنی» این حادثه که در ادامه به بررسی آن می پردازیم.

حوادث مزبور، توأم با بسیاری از حوادث دیگر، گواهی بر پویایی و عمیق بودن مناظرات در منطقه بود؛ از مباحثی نظیر راه حل‌های جدید برای صلح و همکاریهای اقتصادی در برابر روندهای قدیمی خصومت و انزواگرایی گرفته تا گرایش و اشتیاق به روندهای دموکراتیک و جامعه مدنی در برابر کهن گرایی^(۱) ریشه دار و استبداد شرقی. این مقاله ضمن روزآمد کردن تلاشهای اولیه در خصوص این مسئله،^۲ به بررسی و آزمون تأثیر پویاییهای منطقه بر موضوع مورد بحث می پردازد. اشاره ای ویژه به مورد مصر، الجزایر و اردن به روشن شدن روندهای دموکراتیک/خودکامه و بحثهای تساهل/عدم تساهل که هم اکنون در سراسر منطقه جریان دارد، کمک خواهد کرد. در هر سه مورد، منازعه ای سه جانبه میان تمایلات اقتدارگرایانه دولت، گرایشهای دموکراتیک جامعه مدنی نوپا و تلاش بی وقفه فعالان اسلام گرا برای کسب قدرت مشاهده می شود.

بازنگری در مفهوم «جامعه مدنی»

از چاپ جدید و اصلاح شده دائرة المعارف علوم اجتماعی^۳ در سال ۱۹۸۵ تاکنون

1. Primordialism

مدخلی بر مفهوم «جامعه مدنی» وارد نشده است. پیشینه این مفهوم به قرن هفدهم و کاربرد وسیع آن توسط نظریه پردازان «قرارداد اجتماعی» باز می‌گردد. با اینکه اصطلاح جامعه مدنی تا دهه های اولیه قرن بیستم نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت، لیکن هیچک از ۴۵۰ نویسنده - از میان ۲۳ رشته علوم اجتماعی و انسانی - که دائرة المعارف را به نگارش درآوردند، تصور نمی‌کردند که این مفهوم آن قدر با اهمیت باشد که در تجدید نظر سال ۱۹۸۵ به آن پرداخته شود.

تنها در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ بود که مفهوم جامعه مدنی عینیت یافت. فروریختن دیوار برلین همراه با اضمحلال حکومت‌های استبدادی تک حزبی در اروپای شرقی و شوروی پیشین، مقارن با بازگشت قدرتمند جامعه مدنی بود. اما عوامل دیگری نیز در این فرآیند دخیل بود که می‌توان از تضعیف ساختار دولت - ملت، ناکامی یا عملکرد بسیار بد پاره ای از پارادیم‌های توسعه، گسترش شرکتهای چند ملیتی، افزایش قارچ گونه سازمانهای غیر دولتی و رشد و گسترش دموکراسیها در جهان، نام برد. در حال حاضر اضمحلال جامعه مدنی آنچنان مورد استفاده یا سوء استفاده قرار گرفته که تهدیدهای نظری جدی در خصوص وضوح و سودمندی آن مطرح شده است.

یک تعریف کارآمد

از ۷۶ تعریفی که در ادبیات جدید علوم اجتماعی از جامعه مدنی به عمل آمده و نگارنده با آنها برخورد کرده است. به نظر می‌رسد تعریف زیر جامع تر از سایر تعاریف باشد:

«جامعه مدنی کلیتی است مبتنی بر خود ابتکاری و خود تنظیمی تشکلهای اجتماعی داوطلبانه که به صورت مسالمت آمیزی به دنبال اهداف مشترک خود می‌باشند، از آرمانها و منافع مشترک خود دفاع می‌کنند یا نارضایتی و خشم خود را نشان می‌دهند، به حقوق دیگران احترام می‌گذارند تا سایرین نیز همین عمل را انجام دهند و بالاخره درصدد حفظ و دفاع از استقلال نسبی خود در برابر دولت، خانواده و بازار هستند.»

اصطلاح جامعه‌مدنی به عنوان یک مفهوم فراگیر در پیوند با مفاهیمی همچون «دموکراسی»، «توسعه» و «مدیریت مسالمت‌آمیز منازعات» ظهور یافته است. مؤلفه‌های مشارکتی جامعه‌مدنی طیف گسترده‌ای از اقدامات جمعی سامان‌یافته نظیر NGOs، PVOs، انجمنها، اتحادیه‌های تجاری و احزاب سیاسی را در بر می‌گیرد. مفهوم هنجاری جامعه‌مدنی، یعنی رعایت ادب و نزاکت در برخورد با دیگران، تحمل تفاوتها، تعهد صریح و آشکار برای مدیریت مسالمت‌آمیز منازعات نیز بر جاذبه آن می‌افزاید.

ابعاد مشارکتی و هنجاری جامعه‌مدنی باعث شده است که محققان پیوند تنگاتنگی میان این مفهوم و دموکراسی برقرار نمایند. این مفاهیم هر دو در «برابری حقوق شهروندی»، احترام به قواعد بازی دموکراتیک و «مدیریت مسالمت‌آمیز منازعات»، ریشه دارند. ادبیات علوم اجتماعی دهه ۱۹۹۰ ویژگی‌هایی برای جامعه‌مدنی برشمرده است که عبارتند از: تساهل، احترام به حمایت از حقوق بشر، شفافیت در گفتار و رفتار، نظارت بر قدرت دولت، حاکمیت قانون، مسئولیت و پاسخگویی، ارتقای حقوق شهروندی و تمرین و به کار بستن دموکراسی.^۴

همبسته‌های جامعه‌مدنی

به همین طریق، بسیاری از محققان علوم اجتماعی «جامعه‌مدنی» و «سرمایه اجتماعی» را همسنگ و برابر تلقی می‌کنند. «رابرت پاتنام» سرمایه اجتماعی را آن ویژگی‌هایی از سازمان اجتماعی می‌داند که با اقدامات سازمان‌یافته و تسهیل‌کننده‌ای نظیر اعتماد، مسئولیت، هنجارها، ضوابط و شبکه‌های مختلف روابط، کارایی و اثر بخشی جامعه را بهبود می‌بخشد.^۵ او در عناوین اصلی، فرعی و محتوای کتاب خود، درصد برجسته نمودن «تثلیث مقدس»^(۱) جامعه‌مدنی، دموکراسی و توسعه است. وی در تحقیقات تجربی موشکافانه خود طی بیست سال نتیجه می‌گیرد که پیوندها و انجمنهای مدنی عامل اختلاف عادات و رویه‌های «توسعه»، «عدم توسعه»، «دموکراتیک» و «غیر دموکراتیک» در ایتالیا بوده است.

با توجه به آنچه گذشت، روشن است که جامعهٔ مدنی در اصل از درون تشکلهای اجتماعی-اقتصادی مدرن نظیر طبقات، گروههای حرفه‌ای و دیگر گروههای ذی نفع پدید آمده است. در غرب این پویا به طور هم‌زمان با فرآیندهایی همچون سرمایه‌آوری^(۱)، صنعتی شدن، شهرنشینی، شهروندی و شکل‌گیری دولت-ملت ظهور و گسترش یافت. در حالی که وفاداری نهایی شهروندان ظاهراً به دولت-ملت به عنوان مظهر واقعی حاکمیت پیوند خورده بود، وفاداریهای خرد می‌بایست تابع منافع جمعی، یعنی معطوف به اجتماعات و گروههای طبقاتی، حرفه‌ای و محلی باشد. انجمنهای داوطلبانه حول محور منافع مختلف شهروندان یعنی احزاب سیاسی، اتحادیه‌های تجاری، انجمنهای حرفه‌ای، باشگاهها و نهادهای گروهی و مشترک بسط و گسترش یافتند. در حالی که وفاداری به حاکمیت بلامنازع دولت عملی شورانگیز و آرمانی بود و تنها به مناسبات خاص به آن تمسک می‌شد، همبستگی انجمنهای داوطلبانه بر محور منافع واقعی و غالباً پایدار بود. همچنین وفاداری به دولت در میان شهروندان ظاهراً مطلق و مورد توافق همگانی بود، در صورتی که همبستگی در انجمنهای ارادی مبتنی بر دیدگاههای خاص نگرانه و از نظر شدت و زمان متغیر بود. به عبارت دیگر، در حالی که شهروندان به ندرت تعلق خود را به دولت-ملت تغییر می‌دهند، در خصوص انجمنهای ارادی (داوطلبانه) نظیر طبقه، حرفه، شأن و محل سکونت به دلیل تحولات عمودی و افقی، اغلب تغییراتی صورت می‌پذیرد. به طور کلی همراه با تضاد یا تعارض منافع تشکلهای اجتماعی-اقتصادی متعدد در درون ملت-دولت، حکومت به تدریج با شکل‌گیری رویه‌های مشارکت‌جویانه‌ای همچون دموکراسی تحول و تکامل می‌یابد. برخی از تشکلهای اجتماعی-اقتصادی نسبت به منافع خود آگاهی بیشتری دارند، بر همین اساس سریعتر از سایرین می‌توانند اعضای خود را جهت حفظ، در اختیار گرفتن یا سهیم شدن در قدرت سیاسی دولت، سازمان‌دهی نمایند. طبیعتاً تشکلهایی که از آگاهی و سازمان‌دهی کمتری برخوردارند، می‌توانند با ممارست و رقابت که هنر زندگی جمعی است در جهت آموزش و تکمیل این فرآیند گام بردارند. با این وصف، نهادهای جامعهٔ مدنی در غرب از لحاظ کمی و پیچیدگیهای تشکیلاتی، تکثیر و توسعه زیادی یافته‌اند.

1. Holy Trinity
2. Capitalization

جامعه مدنی در خاورمیانه^۶

برخی از ناظران مسایل خاورمیانه معتقدند که کندی روند دموکراتیزاسیون در جهان عرب به خاطر فقدان یا نمایشی بودن جامعه مدنی و فرهنگ سیاسی متناسب با آن است. دسته ای از شرق شناسان و نظریه پردازان قومیت گرا، تا آنجا پیش می روند که حتی قابلیت تحول و تکامل یک جامعه مدنی عربی و در نتیجه هرگونه چشم اندازی از دموکراتیزاسیون واقعی را در این منطقه به کلی رد می کنند. طرفداران این نقطه نظرات، اغلب گذار دراز مدت، دشوار، و گاهی اوقات توأم با خشونت و خون ریزی روند تکامل جامعه مدنی و دموکراتیزاسیون در جوامع خود را نادیده می انگارند. از صدور اعلامیه مگناکارتا (سال ۱۲۱۵) تا اعطای حق رأی به زنان در انگلستان در سال ۱۹۲۰ بیش از هفت قرن به طول انجامید. آنچه که هانتینگتون در طی قرون اخیر «امواج دموکراتیزاسیون» می نامد، ضد موجهایی از اقتدارگرایی در برخی از کشورهای اروپایی به همراه داشته است.^۷ در هر صورت هرگونه ادعایی در مورد نامساعد بودن جامعه و فرهنگ عرب جهت دموکراتیزاسیون باید با توجه به حقایق پیشامدرن و معاصر جهان عرب مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد تا این گزاره متضاد را که به رغم تحریفهای ذکر شده و فاصله زمانی با غرب، جهان عرب هم اکنون به سمت ایجاد یک جامعه مدنی و مردمی سازی فرآیندها گام بر می دارد مورد بحث و استدلال قرار دهد. رابطه میان این دو فرآیند اساساً یکسان است؛ یعنی همان گونه که تشکلهای اجتماعی-اقتصادی مدرن جوانه می زنند، تحول می یابند و نهادهای مدنی خویش را به وجود می آورند، این نهادها به نوبه خود برای ایجاد یک حکومت مشارکتی به مبارزه می پردازند. «نورتون» در کتاب دوجلدی خود و نیز کتاب درسی مقدماتی که با کمک «جولیان شودلر» تدوین کرده است، این رابطه را به دقت در مورد چند کشور خاورمیانه مورد آزمون و بررسی قرار می دهد.

انعطاف پذیری تشکلهای مدنی-سنتی عرب

جامعه پیشامدرن، در قلمرویی که اکنون جهان عرب نامیده می شود، پیرامون اقتدار

سیاسی شکل گرفته بود که مشروعیتش ترکیبی از کشور‌گشایی و منابع مذهبی بود.^۸ لیکن در عرصه عمومی، نیرو‌هایی همچون علما، بازرگانان، اصناف و فرقه‌های صوفیانه مستقیماً نقش و سهم داشتند.^۹ بیرون از این منطقه هم کانون اولیه، بقیه عرصه عمومی را دهقانان و قبایل تشکیل می‌دادند. اقتدار سیاسی آشکارا از قدرت خود در اولین منطقه هم کانون عرصه عمومی دفاع می‌کرد. خارج از این منطقه اولیه، اقتدار دولت به طرز چشمگیری در نوسان بود و در اکثر موارد این قدرت به ندرت محسوس بود. سایر گروه‌ها، به ویژه قبایل، نسبت به اقتدار مرکزی از آزادی عمل و خودمختاری واقعی، اگر نه ترمذ و نافرمانی مطلق، برخوردار بودند.^{۱۰}

حتی در منطقه هم مرکز اولیه، اغلب در چارچوب دیوارهای یک شهر، گروه‌های مختلف با میزان زیادی از آزادی عمل در کنار یکدیگر به تعامل و زندگی می‌پرداختند. اصناف، فرقه‌های مذهبی و گروه‌های قومی-محلی از طریق رهبران انتخابی یا انتصابی به رتق و فتق امور داخلی خود می‌پرداختند، رهبران انتصابی هم در قبال اقتدار سیاسی و هم نسبت به گروه‌های خودشان مسئول بودند. بدون شک، در درون هر یک از این طبقات کشمکش‌هایی وجود داشت، لیکن از شدت زیادی برخوردار نبود. به همان میزان ممکن بود اختلافاتی میان یا در درون دو یا چند گروه وجود داشته باشد، اما این اختلافات اغلب با اقدامات متقابل طرفین و یا در بعضی موارد با دخالت مستقیم اقتدار سیاسی مرکزی برطرف می‌گردید.^{۱۱}

رهبران، ریش سفیدان و تشکلهای سنتی مهمی که در بالا ذکر شد، کار ویژه‌های متفاوتی در ساختار گسترده حکومتی در جامعه پیشامدرن عرب انجام می‌دادند. تشکلهای مزبور گذشته از حل و فصل امور درون گروهی و مدیریت منازعات میان گروهی، به عنوان مشاوران و رایزنان حاکمان عمل می‌کردند. در تفکر اسلامی-عربی آنها را «حلال و منعقد کننده» مسایل یا «اهل حل و عقد» می‌نامیدند. در این میان علما یا افرادی که تعالیم مذهبی را فراگرفته بودند، نقش مهمی در حل و فصل امور ایفا می‌کردند. با چنین ظرفیتی، اهل حل و عقد ماهیت مطلق و بی‌چون و چرای دولت اسلامی پیشامدرن عرب را محدود می‌نمود. آنها به طور کلی از جانب مردم و به ویژه برای موکلان خود سخن می‌گفتند. آنان همچنین در مورد تصمیمات حکومتی که به سرنوشت موکلان خود مربوط می‌شد به عنوان نهادهای میانجی و مشروعیت بخش عمل می‌نمودند.

ساز و کارهای متعددی نظیر واضح بودن ساختار سلسله مراتبی قدرت، وجود گروه‌های حرفه‌ای محلی و منابع مستقل و خود مختار که عمدتاً شامل اوقاف یا موقوفات مذهبی بود، باعث برقراری و تداوم موازنه قدرت سنتی در حکومت شده بود. همبستگی اجتماعی در تمامی سطوح سنتی، حرفه‌ای، مذهبی و قومی به چشم می‌خورد. اقتدار مرکزی به اموری همچون جمع‌آوری مالیات، اجرای عدالت از طریق شریعت، حفظ نظم عمومی، دفاع خارجی و گاهی اوقات تشویق و حمایت از هنرها و علوم مختلف می‌پرداخت. ارائه خدمات اجتماعی و کار ویژه‌های مستقیم اقتصادی وظیفه انحصاری دولت نبود، بلکه عمدتاً به گروه‌ها و اجتماعات محلی واگذار می‌شد. بدین ترتیب، جامعه سنتی عرب نه تنها با نهادهایی همسنگ با تشکلهای مدنی آشنا بود، بلکه همچنین از طریق آنها به حیات خود ادامه می‌داد. افراد برای تعیین هویت خویش و بسیاری از نیازهای اساسی دیگر به این تشکلهای وابسته بودند. این نهادها آنها را از دست اندازی مستقیم و عربان قدرت سیاسی محافظت می‌نمود.^{۱۲} به طور خلاصه، در موازنه قدرت سنتی، فضای عمومی که تشکلهای مدنی در آن به تعامل می‌پرداختند، با فضای فیزیکی که در آن زندگی و فعالیت می‌کردند مطابقت و سازگاری داشت.

دولت و جامعه مدنی نوین عرب: پیشرفت‌ها و واگشتها

پیدایش دولتهای جدید عرب نتیجه سیاستهای قدرتهای استعماری غرب بود.^{۱۳} این دولتها به دلیل مصنوعی بودن مرزهایشان انحرافات و مشکلات عدیده‌ای به بار آوردند که در نهایت به ضعف نهادهای داخلی شان منجر شد. درست در آغاز روند توسعه، این دولتها با مشکلات و چالشهای جدی از درون و بیرون مواجه شدند. دولتهای مدرن نه از منابع عقلانیت سنتی تشکلهای مدنی پیشامدرن بهره‌ای داشتند، و نه آن طور که باید و شاید به حوزه عمومی اجازه دادند برای ایجاد نهادهای مدنی جدید، به طور مستقل، رشد و گسترش یابد. در نتیجه، دولتهای عربی در چهاردهه آغازین استقلال خود در محاصره مشکلات داخلی و خارجی متعددی قرار گرفتند.^{۱۴}

جهان عرب در پاره ای از فرآیندهایی - البته نه در تمام موارد - که به ظهور دولت و جامعه مدنی مدرن در غرب منتهی شد، سهمیم بود؛ یعنی زوال موازنه قدرت سنتی، رشد سریع جمعیت و شهرنشینی. لیکن فرآیندهای سرمایه آوری و صنعتی شدن تا اندازه زیادی به تعویق افتاد. از این رو تشکلهای اجتماعی - اقتصادی جدیدی که ستون فقرات دولت و جامعه مدرن به شمار می آید، نتوانست به تدریج یا به طور یکنواخت رشد و گسترش پیدا کند. جهان عرب در چهار دهه پس از جنگ جهانی دوم، یعنی دوره تولد اکثر دولتهای مستقل عرب، شاهد رشد اقتصادی - اجتماعی چشمگیری بود. لیکن این رشد کند یا ناموزون - در میان سایر عوامل - منجر به شکل گیری یک قشر بندگی اجتماعی تحریف شده و نامتعادل گردید. تأثیر این اعوجاج (ناموزونی) بر روند توسعه جامعه مدنی عربی توسط نگارنده در جای دیگری به تفصیل بررسی شده است.^{۱۵} نکات مهم این مقاله اخیراً توسط جولیان شودلر تلخیص شده است^{۱۶} که گزیده ای از آن به شرح ذیل می آید:

چهار متغیر تشکلهای اجتماعی - اقتصادی، ساختار جامعه مدنی، دولت و عوامل داخلی با تأثیر متقابل بر یکدیگر باعث شکل گیری موج کوچکی از دموکراتیزاسیون در جهان عرب شده است. این کنش متقابل که در حال حاضر میزان گرایش به دموکراسی را که به روش تجربی در این کشورها مشاهده می شود، توضیح می دهد از یک کشور عربی به کشور دیگر فرق می کند.

در دو دهه اخیر جامعه مدنی در جهان عرب به دلیل عوامل داخلی، منطقه ای و بین المللی، جان تازه ای به خود بخشیده است. از نظر داخلی، به دلیل ناتوانی رژیمهای اقتدارگرا یا پوپولیستی در سازگاری با نهادهای مدنی یا سرکوبی کامل آنها تشکلهای اقتصادی - اجتماعی جدید پیوسته در حال رشد بوده است. از نظر منطقه ای، منازعات مسلحانه بلند مدت، ضمن تضعیف دولتها و ناتوان نشان دادن آنها در مدیریت چنین منازعاتی، منابع آنها را نیز تحلیل برده است. در همین حال، سایر پیشرفتهای منطقه ای، ناخواسته، باعث افزایش قدرت و اختیارات حوزه های انتخاباتی قدیم و جدید در درون هر یک از کشورهای عربی شده است. از لحاظ بین المللی نیز، روابط حامی - پیرو میان رژیمهای عربی و

دو قدرت بزرگ جهانی تغییر یافته است. از سوی دیگر، موج جهانی دموکراتیزاسیون تأثیر آشکار بر گسترش طبقه متوسط عربی داشته است.

نهادهای جامعه مدنی در حال گسترش در جهان عرب، برای آزادسازی بیشتر جهت جبران ناکامی دولت در تأمین نیازهای اجتماعی-اقتصادی، که ناشی از خصلت اقتدارگرایی و بی میلی آن در پاسخ به مطالبات مشارکت سیاسی است، دولت را تحت فشارهای زیادی قرار داده اند. عملکرد دولت در مقابل چنین مطالباتی بسیاری از افراد جوان محروم از حق رأی طبقه متوسط پایین را بر حمایت از مبارزان اسلام گرا، به عنوان شیوه ای از اعتراض، سوق داده است. جدول ۱ شرح حال مبارزان اسلام گرا در مصر را بین دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نشان می دهد. این گروهها افراد جوانی را جذب می کردند که بیشتر از شهرهای کوچک و محله های فقیرنشین بودند. این شرح حال متغیر حاکی از احساس از خود بیگانگی و نارضایتی گسترده بود. گرچه در اینجا قصد آرایه داده های مقایسه ای در مورد الجزایر را نداریم، اما در آنجا نیز از لحاظ جامعه شناختی اساساً حکایت به همین منوال می باشد.^{۱۷}

در طی دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ جهان عرب شاهد یک مبارزه سه جانبه میان رژیمهای اقتدارگرا، فعالان اسلامی و نهادهای جامعه مدنی برای کسب و حفظ قدرت بوده است. در برخی از کشورهای عربی، یک شکل از این مبارزه عبارت بوده است از ایجاد محدودیت بر جامعه مدنی توسط رژیمهای اقتدارگرا از یک طرف و فعالان اسلامی از طرف دیگر، برای بیرون راندن آن از عرصه عمومی. در شکل دیگر این مبارزه، رژیمهای اقتدارگرا و فعالان اسلامی هر دو تلاش کرده اند که نهادهای جامعه مدنی را تصاحب نمایند یا آنها را در کنترل خود بگیرند. به هر حال مسئله اصلی این است که آیا افکار عمومی در جهان عرب و غرب با مبارزان ستیزه جوی اسلامی در الجزایر مصر و فلسطین همراه خواهد بود.

فلسطین: ترس اسلام گرایان از دموکراسی

بیشتر در این مقاله اشاره ای ضمنی به گروههای حماس و جهاد اسلامی داشتیم که مبارزه ای پیگیر علیه اسراییل و به میزان کمتری علیه مخالفان فلسطینی خود، یعنی سازمان

آزادی بخش فلسطین، یاسر عرفات و دولت ملی فلسطین، و تلاش برای منحرف ساختن فرآیند صلح، در پیش گرفته بودند. استدلال اساسی آنها این بود که عرفات آنقدر ضعیف است که توانایی مذاکره در خصوص یک صلح شرافتمندانه را با دولت صهیونیستی یهودی ندارد، به عبارت دیگر او به حقوق تاریخی فلسطینیان خیانت خواهد کرد، یا با دولت صهیونیستی به مصالحه خواهد رسید. مبارزان اسلامی فلسطین در اولین انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری فلسطین در ژانویه ۱۹۹۶ فرصت داشتند تا استدلال خود را به مرحله آزمون و عمل بگذارند، اما چنین کاری نکردند.

آنان هموطنان خود را به تحریم انتخابات و حاضر نشدن در حوزه های رأی گیری فراخواندند، اما در این کار ناکام ماندند. در حدود ۸۵ درصد از رأی دهندگان واجد شرایط در انتخابات شرکت کردند و یاسر عرفات بیش از ۸۷ درصد آرا را از آن خود کرد. کل تمرین دموکراتیک در فلسطین نشان از موفقیت یکی از قویترین جامعه های مدنی جهان عرب داشت. مورد موفقیت آمیز دیگر در طول چندین دهه حاکمیت اقتدار گرای اردن - قبل از ۱۹۶۷ - و تقریباً سه دهه پس از اشغال فلسطین - پس از ۱۹۶۷ - رشد و گسترش یافته است. فقدان یک دولت ملی بدین معناست که فلسطینی ها مجبور بوده اند به نهادهای جامعه مدنی خویش تکیه کنند. صدها سازمان غیر دولتی جدید در سرزمینهای اشغالی، در کنار سدیکاهای حرفه ای و انجمنهای رفاهی به وجود آمده است.^{۱۸}

الجزایر: ترس دولت از دموکراسی

مورد الجزایر تا اندازه ای متفاوت است، چرا که نجات اسلامی (FIS) که نماد مخالفان اسلامی می باشد، چالش سیاستهای دموکراتیک را پذیرفته است و در انتخابات شهرداریها در بهار ۱۹۹۰ و نیز انتخابات پارلمانی در پایان سال ۱۹۹۱ کاندیدا شده است. عملکرد آن در هر دو مورد، بخصوص در مورد دوم به قدری تأثیر گذار بود که ارتش الجزایر نتوانست تصاحب قدرت توسط اسلام گرایان را تحمل نماید؛ یعنی شکل گیری یک حکومت اکثریت بدین ترتیب ارتش با تصرف قهرآمیز قدرت، شاذلی بن جدید، رییس جمهور، را مجبور به استعفا کرد. بقیه

ماجرا به قدری آشکار است که نیازی به نقل آن در اینجا نیست؛ یعنی روی کار آمدن رژیم اقتدارگرایی که تمایلی به اجرای قواعد بازی دموکراتیک نداشت.

جبهه نجات اسلامی از آن رو که خشونت دولتی، آن را از پیروزیهای انتخاباتی آش محروم کرده بود، توسل به خشونت را توجیه شده می دانست. بدین ترتیب کشور صحنه منازعه مسلحانه گسترده داخلی گردید. تخمین زده می شود که حدود شش هزار الجزایری در جریان برخوردهای میان FIS و GIA (گروههای مسلح اسلامی) از یک طرف و ارتش و نیروهای امنیتی از طرف دیگر کشته شده باشند. برآورد دیگری حاکی از این است که حدود سی هزار نفر بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ در الجزایر کشته شده اند.^۱ مسئله شگفت آور در نراژدی خونبار الجزایر این است که اکثر مجروحان و کشته شدگان از روزنامه نگاران، معلمان و فعالان زن بوده اند که در جامعه مدنی نوپای الجزایر فعالیت می کرده اند.

چهار سال پس از آغاز این کُشنار، انتخابات معوقه ریاست جمهوری در اواسط نوامبر ۱۹۹۵ برگزار گردید. مبارزان اسلام گرای الجزایر، هموطنان خود را از شرکت در این انتخابات منع کردند، اما بسیاری از الجزایریها مرعوب تهدیدهای آنها نشدند. امین زروال، رئیس جمهور، در انتخاباتی که ناظران بین المللی از آن به عنوان انتخابات «آزاد و منصفانه»^(۱) یاد کردند،^۲ با اکثریت ۶۱ درصد آرا مجدداً به مقام ریاست جمهوری برگزیده شد. این عمل سیاسی دموکراتیک، ضمن بالا بردن مشروعیت رژیم، عملاً بیشتر مبارزان اسلام گرای الجزایری را منزوی ساخت. الجزایر در سال ۱۹۹۶ به مراتب کمتر از سال ۱۹۹۲ شاهد شعارها و فعالیتهای سیاسی اعتراض آمیز بود. طرفداران جامعه مدنی، مسکن است هنوز شک و تردیدهای جدی نسبت به دولت الجزایر داشته باشند، اما آنها در ارتباط و فعالیت تنگاتنگ با یکدیگر عمل می نمایند و بیش از پیش بر ضد نیروهای خشونت طلب و آنارشیکست موضع گرفته اند.

مصر: مثلث عقیم

مورد مصر، تا جایی که به منازعه سه جانبه مزبور مربوط می شود، وضعیت به مراتب پیچیده تری دارد. مصر، یکی از نخستین کشورهای عرب و جهان سومی بود که دومین فرآیند دموکراتیزاسیون خود را در سال ۱۹۷۶، یعنی پس از یک ربع قرن حاکمیت غیردموکراتیک - از انقلاب ناصر در سال ۱۹۵۷ - از سرگرفت. با وجود این، چند نیروی مخالف سد راه توسعه این فرآیند شدند. در میان این نیروها، پایداری میراث استبدادی (۱۹۵۲-۷۶) و ندادن قانون محدودکننده انجمنها (قانون ۳۲ سال ۱۹۶۴) از جمله عواملی بودند که از رشد جامعه مدنی در مصر جلوگیری می کردند.

میراث استبدادی با شاخه اجرایی حکومت عجین شده است و بدین ترتیب در روند انتخابات به نفع حزب حاکم (NDP) تقلبهایی صورت می گرفت. عامل دوم در عمل بدین معناست که احزاب سیاسی از کادرها و زیر بناهای سیاسی قومی برخوردار نیستند، از این رو تنها وجود یک جامعه مدنی قوی می تواند تضمین کننده وضعیت بهتر این ضعفها باشد. در برابر انبوه مشکلات اجتماعی - اقتصادی که جامعه مصر به طور کلی و طبقه متوسط بخصوص با آن دست و پنجه نرم می کرد، فعالان اسلامی به عنوان یکی از نیروهای اپوزیسیون در برابر دولت قد علم کرده بودند.^{۲۱} بخشی از جنبش اسلام گرا، به ویژه اخوان المسلمین از سال ۱۹۷۱ شیوه های مسالمت آمیزی همچون برقراری یک نظم اقتصادی - اجتماعی اسلامی را برای تعقیب اهداف خود برگزیده بود. از طریق آموزش، تبلیغ و فعالیتهای مردمی در تهیه و ارائه خدمات، اخوان المسلمین، نهادهای مدنی جدیدی را به وجود آورد که جایگزین نهادهای متعدد قبلی شد. برای مثال در دهه ۱۹۸۰ اخوان المسلمین موفق شد به شیوه های مسالمت آمیز و دموکراتیک پاره ای از خدمات انجمنهای حرفه ای عمده نظیر انجمن پزشکان، مهندسان و وکلارا در اختیار خود بگیرد.^{۲۲}

جناح افراطی تر جنبش اسلامی، برای متزلزل کردن یا به طور کلی سرنگون ساختن رژیم به شیوه های خشونت آمیز متوسل شد. این مبارزان ستیزه جو نه تنها با دولت، بلکه با نمادهای جامعه مدنی نیز درگیر شدند، یعنی علاوه بر کشتن افسران پلیس و دیگر مقامات

حکومتی، روشنفکران و روزنامه نگاران را نیز به قتل رساندند. برخورد حکومت به نوبه خود با این مسئله مبهم و متناقض بود، چرا که در حین رویارویی با مبارزانی که در حال افزایش بودند (برای مثال ۳-۱۹۹۲)، درصدد حمایت از نهادهای جامعه مدنی بود. از سوی دیگر، هنگامی که ابتکار عمل و دست بالا را در برخورد با مبارزان به دست می گرفت اغلب به نهادهای سکولار جامعه مدنی پشت می کرد و دست به عملیات ایدایی علیه گروه اخوان المسلمین که مشی مسالمت آمیزتری داشتند، می زد.

با کنترل اوضاع داخلی در سالهای ۹۵-۱۹۹۴، حکومت به روشهای اقتدارگرایانه پیشین همچون تقلب در انتخابات^{۲۳}، دستگیری اخوان المسلمین و گریزان کردن نیروهای جامعه مدنی از خود روی آورد. انتخابات پارلمانی ۱۹۹۵، بالقوه، امیدوارکننده ترین انتخابات بود، به طور بی سابقه ای ۴۰۰ نامزد برای ۴۴۴ کرسی مجلس به رقابت پرداختند که دوسوم آنان مستقل بودند و در میانشان حدود ۱۰۰ زن و ۶۰ قبطی نیز وجود داشت. رئیس جمهور مکرراً قول انتخابات آزاد را می داد.^{۲۴} اکثر مصری ها این انتخابات را کاملاً جدی گرفتند، با وجود این، نتایج نشان داد که بدترین انتخابات در تاریخ معاصر مصر بوده است؛ یعنی از زمان برگزاری چنین انتخاباتی در ۲۶ نوامبر ۱۹۹۶، بسیاری از نامزدها و طرفدارانشان با مشاهده رفتار غیر منصفانه و مغرضانه دولت خود اجرای قانون را به دست گرفتند. بدین ترتیب برخوردهایی در مقیاس وسیع در گرفت که در جریان آن حدود ۷۱ نفر، از جمله یک کاندیدای انتخاباتی، کشته شد و دست کم سه برابر این تعداد به شدت مجروح شدند.^{۲۵}

بنابراین شگفت آور نبود که پس از دو سال موضع تدافعی، مبارزان اسلام گرا شروع به پاک سازی مخالفان خود در قلب قاهره و مصر علیا نمایند. در چهار ماه اول سال ۱۹۹۶، ۲ ژنرال پلیس و تعداد دیگری از افسران نظامی در رده ها و درجات مختلف کشته شدند (۱۸ آوریل). این حوادث، اساساً، مشابه روند انتخابات نابرابر پارلمانی ۱۹۹۰ بود که احزاب مخالف عمده، به خاطر خودداری حکومت از پذیرش نظارت کامل دستگاه قضایی بر فرآیند انتخابات، آن را تحریم کرده بودند. مبارزان اسلام گرا از مزیت از خودبیگانگی توده ها که ناشی از نگرش حکومت بود بهره گرفتند و به انتقام گیری از نمادهای دولتی پرداختند که این

امر از سخنگوی مجمع خلق مصر در نوامبر ۱۹۹۰ آغاز شد و منجر به طولانی‌ترین دورهٔ مواجهات شدید میان دولت و جامعهٔ مدنی شد.

نتیجه‌گیری

قرائت دیگر از شرح و توصیفی که در مورد فلسطین، الجزایر و مصر به عمل آمد، این است که تقاضاهای طبقات متوسط و سایر تشکلهای اجتماعی-اقتصادی برای مشارکت در امور عمومی جوامع خویش کاملاً مشروع و معقول می‌باشد. چنانچه به صورت مسالمت‌آمیزی اجازهٔ انجام چنین کاری به آنها داده نشود، این نیروها و تشکلهای به زور روشهای خاص خود را به سیستم یا بر ضد آن تحمیل خواهند کرد. اسلام در این خصوص از نظر فرهنگی نحوهٔ بیان معقولی دارد که اجازه انجام چنین کاری را می‌دهد. شاه حسین، پادشاه اردن، شاه حسن دوم، پادشاه مراکش، و شیخ جابر، امیر کویت، به این حقیقت پی برده‌اند و متناسب با تحولات مزبور گام بر می‌دارند. سایر رژیمهای اقتدارگرای پوپولیست، نخواستہ یا نتوانسته‌اند این مسئله را درک کنند و یا متناسب با آن عمل نمایند. این دیر فهمی و بی‌میلی در سازگار نمودن خود با تحولات مزبور، اغلب بهای سنگینی در پی داشته است که هم مخالفان و دگراندیشان اسلامی و هم نیروهای امنیتی هزینهٔ آن را پرداخته‌اند. (در واقع هر دوی اینها دارای خاستگاههای اجتماعی یکسانی یعنی طبقه متوسط پایین می‌باشند.)

این متغیر دوم بیشترین نوید را برای گسترش جامعهٔ مدنی و فرآیند دموکراتیزاسیون دربر دارد. این امر قدرت چانه‌زنی زیادی برای نهادهای جامعهٔ مدنی در معامله با دولت جهت کسب امتیازات سیاسی و اجتماعی در خصوص اصلاحات فراهم می‌آورد. در اردن، کویت، یمن و لبنان این نوید عملاً در حال شکوفا شدن بوده است. در این کشورها اسلام‌گرایان اصول پلورالیسم سیاسی را پذیرفته‌اند و در کنار دیگر نیروهای سکولار در انتخابات ملی شرکت می‌کنند. اسلام‌گرایان هم اکنون در پارلمانهای این کشورها دارای نماینده می‌باشند؛ برای مثال در لبنان، یمن و اردن، زنان برای نخستین بار به نمایندگی پارلمان برگزیده شده‌اند و اسلام‌گرایان مخالفتی با این تحولات نشان نداده‌اند.

احزاب و انجمنهای مذهب - محور تنها هنگامی می توانند از اجزای سازنده جامعه مدنی به شمار آیند که اصول پلورالیسم را پذیرفته و ذره ای از نزاکت و مدنیت در رفتار با «غیر» را مراعات کنند.^{۲۶} از این حیث، حتی اسلام گرایان ممکن است به احزابی شبیه احزاب دموکرات مسیحی در غرب یا احزاب مذهبی در اسرائیل تحول پیدا کنند. هیچ قاعده اسلامی وجود ندارد که ذاتاً با رمزگان یا هنجارها و ضوابط جامعه مدنی و اصول دموکراتیک مغایرت داشته باشد. این مطلب توسط «زبیده» در رد نظریه جامعه مدنی گلنر مورد بحث قرار گرفته است.^{۲۷} زبیده بر آن است که صورت بندیهای سیاسی و اجتماعی که توسط مسلمانان ابداع می شود و تکامل می یابد، می تواند منشاء نوگرایی و پیشرفت باشد، چرا که اسلام، اساساً «یک ایدئولوژی پیشرفت است».^{۲۸}

واکنشهای رژیمهای عرب نسبت به جوامع مدنی خویش، حاکی از چشم اندازهای متفاوت برای دموکراتیزاسیون بیشتر است تا مخالفت با آن. پادشاهیهای نوگرایی همچون اردن و مراکش، به طرز چشمگیری گذار آرام به سمت حکومتهای دموکراتیک تر را برنامه ریزی کرده اند. این نمونه ها ممکن است موازنه را به سمت چشم اندازهای دموکراتیک تر در کل منطقه هدایت کند؛ چشم اندازهایی که نوید حل و فصل مسالمت آمیز پاره ای از منازعات طولانی مدت منطقه را می دهد؛ در همان حال تقویت و استحکام چنین توافقاتی، به نوبه خود چشم اندازهای دموکراتیک را گسترش خواهد داد. □

پرتال جامع علوم انسانی

جدول ۱- شرح حال مبارزان اسلام‌گرای مصر، ۹۰-۱۹۷۰ (به درصد)

دهه ۱۹۹۰	دهه ۱۹۸۰	دهه ۱۹۷۰	ابعاد شرح حال
			الف. طبقه بندی سن
۲۳	۱۱	۵	کمتر از بیست سال
۴۸	۳۱	۲۸	۲۰ تا ۲۵ سال
۲۴	۵۳	۶۱	۲۵ تا ۳۰ سال
۵	۵	۶	بالتر از ۳۰ سال
			ب. تحصیلات رسمی
۹	۵	۰	پایین تر از متوسطه
۲۹	۱۲	۸	متوسطه
۴۲	۲۴	۱۱	لیسانس
۲۰	۵۹	۷۹	بالتر از لیسانس
۱۱	۲۷	۵۱	نخبگان عمده
			ج. محل سکونت
۱۸	۷	۰	روستا
۳۶	۱۶	۸	حلبی آبادها
۳۱	۴۳	۳۷	شهرها
۱۵	۳۴	۵۵	شهرهای بزرگ
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع

منبع:

Nemat Guenena, *Changing Face of Egypt's Islamic Activism, A Research Project in Progress*, Cairo: Ibn Khaldoun Center for Development Studies (ICDS), 1996.

جدول ۲- نتایج خشنونت سیاسی در مصر (۹۵-۱۹۹۲)

نیروه‌های امنیتی		مبارزان اسلامگرا				شهروندان				جمع کشته‌شدگان	جمع مجروران	جمع مصدومان	جمع دستگیر شده‌گان و مظنونین	سال
جمع کشته‌شدگان	جمع مجروران	جمع مصدومان	جمع کشته‌شدگان	جمع مجروران	جمع مصدومان	جمع کشته‌شدگان	جمع مجروران	جمع مصدومان						
۲۳	۳۸	۶۱	۳۸	۸۳	۱۲۲	۳۲	۱۰۷	۱۳۹	۹۴	۲۷۸	۳۲۲	۳۷۷۳	۱۹۹۲	
۱۲۰	۱۸۱	۳۰۱	۱۱۱	۲۵۲	۳۶۳	۱۰۱	۳۷۶	۴۴۲	۳۲۲	۷۷۴	۱۱۰۶	۱۷۷۸۵	۱۹۹۳	
۹۳	۱۱۲	۳۰۵	۱۵۹	۳۰	۱۸۹	۵۲	۲۱۳	۲۶۵	۳۰۴	۳۵۵	۶۵۹	۶۸۱۲	۱۹۹۴	
۱۰۸	۹۵	۲۰۳	۲۱۷	۱۵	۲۲۲	۹۰	۹۵	۱۸۵	۴۱۵	۴۰۵	۶۲۰	۴۱۱۹	۱۹۹۵	

منبع:

Nemat Guenena, *Changing Face of Egypt's Islamic Activism*, A Research Project in Progress, Cairo: Ibn Khaldoun Center for Development Studies (ICDS), 1999.

پاورقیها:

* از «نعمت جواننا» و دستیارانش در پروژه «چهره دگرگون شده فعال گرایبی اسلامی در مصر» (مرکز ابن خلدون در قاهره) سپاسگزارم که به نگارنده اجازه استفاده از داده های پروژه مزبور را در این مقاله دادند.

1. *Time*, 6 May 1996.
2. *Civil Society in the Middle East*, Edited by August Richard Norton, Leiden, New York and Koln: E. J. Brill, 1995, pp. 27-54.
3. *Social Science Encyclopedia*, London and New York: Routledge, 1989.
4. *Civil Society in the Middle East*, op. cit., pp. 4-24.
5. Robert Putnam, *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy*, New Jersey: Princeton University Press, 1993, p. 167.

۶. این بخش از مقاله تلخیصی است از مقاله پیشین اینجانب:

Saad Eddin Ibrahim, "Civil Society and the Prospects of Democratization in the Arab World," in *Civil Society in the Middle East*, op. cit., pp. 28-32.

7. Samuel Huntington, *The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century*, Norman: Oklahoma University Press, 1991, pp. 17-21.
8. Y. L. Rizk, *Civil Egypt*, (Arabic), Cairo: Tiba, 1993.
9. Manfred Halperin, *The Politics of Social Change in the Middle East and Arab World*, New Jersey: Princeton University Press, 1962; Ernest Gellner, *Plough, Sword and Book: The Structure of Human Society*, London: Collins, 1988; Ilya Harik, "The Origin of the Arab System," in *The Arab State*, Edited by G. Luciani, Berkeley: University of California Press, 1990, pp. 1-28.
10. Ibn khaldoun, *Al- Mukaddima*, (Arabic), Baghdad: Al- Muthanna, 1980; Ernest Gellner, op. cit.
11. Y. L. Rizk, op. cit., pp. 40-48.
12. *Ibid.*, pp. 141-142.
13. Saad Eddin Ibrahim, et al., *Society and State in the Arab World*, (Arabic), Amman: The Arab Thought Forum, 1988, pp. 45-78.
14. Ilya Harik, op. cit.
15. Saad Eddin Ibrahim, *Ibid.*: ___ (ed.), *Civil Society and Democratization in the Arab World*, (Arabic), Cairo: Ibn Khaldoun Center, 1992, "Civil society and prospects of Democratization in the Arab world," in *civil society in the Middle East*, op.cit.
16. *Civil Society in the Middle East*, op. cit., pp. 37-38.
17. Michael Willis, "The Islamist Movements of North Africa," in R. Aliboni, et al., *Security Challenges in the Mediterranean Region*, London: Frank Cass, 1996, pp. 5-26.
18. Ziad Abu- Amr, *Civil Society in Palestine*, (Arabic), Cairo: Ibn Khaldoun Center, 1995.
19. Michael Willis, op. cit., p. 5.
20. *Civil Society: Democratization in the Arab World*, Vol. 4, No. 12, December 1995.
21. Saad Eddin Ibrahim, "Egypt's Islamic Activism in the 1980s," *Third World Quarterly*, Vol. 10, No. 2, April 1988, pp. 632-57.
22. *Ibid.*, pp. 637-47.
23. ICER, *Final Report of the Egyptian Independent Commission on the 1995 Parliamentary Elections*, (Arabic), Cairo: Ibn Khaldoun Center, 1995.
24. *Al- Ahram*, 30 November 1995.
25. ICER, op. cit., pp. 179-222.
26. Nazih Ayoubi, "Rethinking the Public/ Private Dichotomy: Radical Islam and Civil

- Society in the Middle East," *Contention*, Vol. 4, No. 3, Spring 1995, pp. 100-101; Ellis Goldberg, "Smashing Idols and the State: the Protestant Ethics and Egyptian Sunni Radicalism," *Comparative Studies in Society and History*, No. 33, 1991, pp. 3-4.
27. Ernest Gellner, op. cit.; _____, *Muslim Society*, Cambridge University Press, 1988; _____, *Postmodernism, Reason and Religion*, London: Routledge, 1992.
28. Sami Zubaida, "Is There a Muslim Society? Ernest Gellner's Sociology of Islam," *Economy and Society*, Vol. 24, No. 2, May 1995, p. 184.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فرانسې
پرتال جامع علومو انساني